بسم الله الرحمن الرحيم

العقائد

■

مؤلف:

مولوی محمد سرور فیضیرحمه الله

■

مترجم و مرتب:

مولوی ابوالحسن صاحب زاده

بازنگری:

محمد صادق امیری

ویراستار:

عبدالبصیر الکوزی

العقائد

✦ مؤلف: مولوی محمد سرور فیضی رحمه‌الله

✦ مترجم و مرتب: مولوی ابوالحسن صاحب زاده

✦ بازنگری: محمد صادق امیری

✦ ویراستار: عبدالبصیر الکوزی

✦ چاپ: انتشارات قلم، کوچه گدام، پایحصار، شهرنو، هرات

✦ شمار: ۵۰۰ جلد

✦ نوبت چاپ: ۱٤۰٤

هدیه از:

کتابخانه و مدرسهٔ مرحوم مولوی محمد سرور فیضی رحمه‌الله

فراه، خاکسفید، جیجه

۰۷۹۱۳٦۹۵٦۱

فهرست

پیش گفتار

برادران وخواهران مسلمان بالخصوص اولاد جناب مرحوم بیدار باشید نشود که دیگران همراه خودها اعتقاد درست و عمل های صالحه را ببرند و ما و شما دست خالی فقط به آرزوی پوچ خود را بازی دهیم در حالیکه جناب مرحوم اینقدربه ما وشما شفقت نموده زحمت کشیده این گنجینهٔ بزرگ اما بظاهر کوچک را برای خوشی دو دنیا به ما وشما جهت استفاده گذاشته و لو که ما و شما شعور هم نداشتیم ای خواهر مسلمان مومنة ای برادر مؤمن مسلمان مثلی مشهور است که گویند سخنی که از دل خیزد بر دل نشیند این گفتار از دل کسی برخواسته است که عمری در بین ما بوده است لذا تأثیر بسیار خوب بر ما خواهد داشت بشرطیکه واقعاً مؤمن ومسلمان باشیم اللهم ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار.

دعا جُو:

«مترجم ابوالحسن صاحب زاده ابن مرحوم»

العقائد (متن عربی بخط مرحوم مولوی محمد سرور فیضی رحمه الله)

۲

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والشكر له والصلوة والسلام على خير نبي ارسله هذه نقاية من عدة علوم يحتاج الطالب اليها ويتوقف كل علم ديني عليها والله اسأل ان ينفع بها ويوصل اسباب الخير بسببها اصول الدين علم يبحث فيه عما يجب اعتقاده العالم حادث وصانعه الله الواحد قديم لا ابتداء لوجوده ولا انتهاء

ذاته

٣

ذاته مخالفة لسائر الذوات وصفاته الحياة

والارادة والعلم والقدرة والسمع والبصر

والكلام القائم بذاته المعبر عنه

بالقران المكتوب في المصاحف المحفوظ في

الصدور المقروء بالالسنة قديمة منزه تعالى

عن الجسم واللون والطعم والعرض والحلول و

ما ورد في الكتاب والسنة من المتشابه من

٤

بظاهره وننزهه عن حقيقته ثم نفوض معناه الى الله تعالى
او نؤول والقدر خيره وشره منه تعالى ما شاء سبحانه
وما لا فلا لا يغفر الشرك بل غيره ان شاء لا يجب عليه
تعالى شيء ارسل رسله بالمعجزات الباهرات وختم
بهم محمدا صلى الله عليه وسلم والمعجزة امر خارق
للعادة على وفق التحدي فيكون كرامة للولي الا
نحو ولد دون والد ونعتقد ان عذاب القبر

حق

ه

حق وسؤال الملكين حق والحشر المعاد حق

والصراط حق والميزان حق والشفاعة

حق ورؤية المؤمنين له تعالى حق و

المعراج بجسد المصطفى صلى الله عليه وسلم

حق ونزول عيسى عليه السلام قرب

الساعة وقتله الدجال حق ورفع القرآن

حق وان الجنة والنار مخلوقتان اليوم وان

٦

الجنة في السماء ونقف عن النار وان الروح باقية
وان الموت بالاجل وان الفسق لا يزيل الايمان ولا
البدعة الا التجسيم وانه علم الله تعالى الجزئيات
ولا نقطع بعذاب من لم يتب ولا الخلد وان افضل
الخلق حبيب الله المصطفى عم فخليله ابراهيم عم فموسى عم
وعيسى عم ونوح عم وهم اولوا العزم فسائر الانبياء عم
فالملائكة عم وافضلهم جبريل عم فابوبكر رض فعمر رض
فعثمان رض

فعثمان فعلي فباقي العشرة فاهل البدر فاحد
فالبيعة بالحديبية فسائر الصحابة فباقي
الامة على اختلاف اوصافهم وان افضل
النساء مريم وفاطمة وامهات المؤمنين
خديجة وعائشة وان الانبياء معصومون
وان الصحابة عدول وان الشافعي ومالكا و
ابا حنيفة واحمد وسائر الائمة على هدى

وان الامام ابا الحسن الاشعري امام في السنة مقدم وان طريق الجنيد
صحبه طريق مقوم

العقائد (ترجمه فارسی توسط مولوی ابوالحسن صاحب زاده)

الحمد للّه رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وعلی آله واصحابه اجمعین وعلی من تبعه الی یوم الدین اما بعد: این آتیه مختصریست از نوشته های مرحوم پدرم مولوی محمد سرور فیضی ﷫ که دربارۀ عقائد اسلامی نوشته بنده آن را به فارسی ترجمه کردم خدا کند از جهت رضای او تعالی باشد ومرد وزن مسلمان از آن نفع بیند ابوالحسن صاحبزاده.

اَلحَمدُ لله وَ الشُّكرُ لَهُ وَ الصَّلوةُ وَ السَّلَامُ عَلَى خَيرِ نَبِيٍ اَرسَلَهُ هٰذِهٖ نِقَايَة مِّن عِدَّةِ عُلُومٍ يَحتَاجُ الطَّالِبُ اِلَيهَا وَ يَتَوَقَّفُ كُلُّ (همه خوبیها از خداست و شکر از برای اوست و درود و سلام بر بهترین پیامبری که او را فرستاد این خلاصۀ از چند علم است که دانشجو به آن احتیاج دارد و تمام)

عِلمٍ دِينِيٍ عَلَيهَا وَاللهَ اَسأَلُ اَن يَّنفَعَ بِهَا وَ يُوصِلَ اَسبَابَ الخَيرِ بِسَبَبِهَا اُصُولُ الدِّينِ عِلمٌ يَبحَثُ فِيهِ عَمَّا يَجِبُ اِعتِقَادُهُ (علوم دینی به آن وابسته است و تنها از خدا سوال میکنم که بواسطۀ آن نفع برساند و اسباب خیر را بسبب آن پیوست کند اصول دین علمیست که در آن از آنچه اعتقـــاد آن واجب است بحث میشود)

اَلعَالَمُ حَادِثٌ وَ صَانِعُهُ اللهُ الوَاحِدُ قَدِيمٌ لَا اِبتِدَاءَ لِوُجُودِهِ وَلَاانِتِهَاءَ ذَاتُهُ مُخَالِفَةٌ لِسَائِرِ الذَّوَاتِ وَصَفَاتُهُ اَلحَيَاتُ وَالإِرَادَةُ (جهان نو پیداست و سازنده اش خداوند یگانه است که قدیم است نه ابتدائی دارد نه انتها ذاتش مخالف تمام ذاتهای دیگر میباشد و صفات آن حیات و اراده است)

وَالعِلمُ وَالقُدرَةُ وَالسَمعُ وَالبَصَرُ وَالكَلَامُ القَائِمُ بِذَاتِهِ المُعَبَّرُ عَنهُ بِالقُرآنِ المَكتُوبُ فِي المَصَاحِفِ المَحفُوظُ فِي الصُّدُورِ

(علم است و قدرت است و سمع است و بصر است و کلام است که قائم بذات اوست که بقرآن از آن تعبیر شده است در صحیفه ها نوشته شده است در سینه ها حفظ شده است)

المَقرُوءِ بِالاَلسِنَةِ قَدِيمَةٌ مُنَزَّهٌ تَعَالى عَنِ الجِسمِ وَاللَّونِ وَالطَّعمِ وَ العَرَضِ وَ الحُلُولِ وَ مَا وَرَدَ فِي الكِتَابِ وَ السُّنَّةِ مِنَ (به زبانها خوانده شده است تمام صفات او قدیم است خداوند تعالی از جسم رنگ مزه عرض و حلول پاک است و آنچه در کتــاب و سنت از شکل وارد شده است)

الشَّكلِ نُؤمِنُ بِظَاهِرِهِ وَ نُنَزِّهُ عَن حَقِيقَتِهِ ثُمَّ نُفَوِّضُ مَعنَاهُ اِلَيهِ تَعَالى اَو نُؤَلُّ وَ القَدرُ خَيرُهُ وَ شَرُّهُ مِنهُ تَعَالى مَا شَاءَ كَانَ وَ مَالَا فَلَا (به

ظاهرش ایمان میاوریم و از حقیقتش پاک میدانیم اورا سپس معنایش را به خدا میسپاریم یا تأویل میدهیم و قدر خیر و شر آن از جانب خداست آنچه بخواهد میشود و آنچه نخواهد نمیشود)

لَا یَغفِرُ الشِّرکَ بَل غَیرَهُ اِن شَاءَ لَایَجِبُ عَلَیهِ تَعَالی شَیءٌ اَرسَلَ رُسُلَهُ بِالْمُعجِزَاتِ البَاهِرَاتِ وَ خَتَمَ بِهِم مُحَمَّداً ﷺ (شرک را نمی بخشد بلکه آنچه را که غیر از شرک باشد برای هرکسی که بخواهد میبخشدبر او تعالی هیچ چیز واجب نمیگردد پیغمبرانش را با معجزه های روشن فرستاد و تمام کرد به آنها حضرت محمد ﷺ)

وَ الْمُعجِزَةُ اَمرٌ خَارِقٌ لِلعَادَةِ عَلَی وَفقِ التَّحَدّی وَ یَکُونُ کِرَامَةً لِلوَلِی اِلّا نَحوَ وَلَدٍ دُونِ وَالِدٍ وَ نَعتَقِدُ اَنَّ عَذَابَ القَبرِ حَقٌّ وَ (معجزه امریست شکنندۀ عادت بر وفق طلب مبارزه و کرامتـــی است از برای ولی و دوست خدا مگر پسر بدون پدر و اعتقاد داریم که عذاب قبر حق است و)

سُوَالَ الْمَلَکَینِ حَقٌّ وَ الحَشرَ الْمُعَادَ حَقٌّ وَ الصِّرَاطَ حَقٌّ وَ المِیزَانَ حَقٌّ وَ الشَّفَاعَةَ حَقٌّ وَ رُؤیَةَ الْمُؤمِنِینَ لَهُ تَعَالی حَقٌّ (سوال کردن نکیـر و منکـر در قبر از مرده حق است و زنده شدن در روز معاد حق است و پل صراط حق است و ترازوی میزان حق است وشفاعت حق است و دیدن مؤمنان خداوند متعال را حق است) **وَ المِعرَاجَ بِجَسَدِ الْمُصطَفَی ﷺ حَقٌّ وَ نُزُولَ عِیسَی علیه السلام قُربَ السَّاعَةِ وَ قَتلَهُ الدَّجَّالَ حَقٌّ وَ رَفعَ القُرآنِ حَقٌّ وَ اَنَّ الجَنَّةَ وَ النَّارَ مَخلُوقتانِ**

اليَومَ (و معراج بجسد مصطفی ﷺ حق است و فرود آمدن عیسی علیه‌السلام در نزدیکی قیامت وکشتن آن دجال را حق است و بلند رفتن قرآن حق است و بهشت و دوزخ اکنون خلق شده هستند)

وَ اَنَّ الجَنَّةَ فِی السَّمَاءِ وَ نَقِفُ عَنِ النَّارِ وَ اَنَّ الرُّوحَ بَاقِيَةٌ وَ اَنَّ المَوتَ بِالاَجَلِ وَ اَنَّ الفِسقَ لَایُزِیلُ الاِیمَانَ وَلَاالبِدعَةَ اِلَّا التَّجسِیمَ وَاِنکَارَ (و بهشت در آسمان است و دوزخ را نمیدانیم و روح باقیست و مرگ به وقت است و فسق و بدعت ایمان را نابود نمیکنند مگر جسم قرار دادن خداوند متعال و انکار کردن)

عِلمِ اللهِ تَعَالی اَلجُزئِیَاتِ وَلَانَقطَعُ بِعَذَابِ مَن لَم یَتُب وَلَایَخلُدُ وَاَنَّ اَفضَلَ الخَلقِ حَبِیبُ اللهِ المُصطَفی ﷺ فَخَلِیلِهِ اِبرَاهِیمُ (علم خداوند متعال به جزئیات و قطع نمیکنیم عذاب را به کسی که توبه نکرده و اگر هم عذاب شود جاودان نمی ماند و بهترین خلق دوست خدا مصطفی ﷺ میباشد سپس دوستش ابراهیم علیه‌السلام)

فَمُوسَی وَ عِیسی وَنُوحٌ وَ هُم اُولُو العَزمِ فَسَائِرُ الاَنبِیاءِ فَالمَلَئِکَةُ وَ اَفضَلُهُم جِبرِیلُ علیه‌السلام **فَاَبُوبَکرٍ** رضی‌الله‌عنه **فَعُمَرُ** رضی‌الله‌عنه **فَعُثمَانُ** رضی‌الله‌عنه

(سپس موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام و نوح علیه السلام و آنها اولو العزم هستند سپس باقی پیغامبران سپس ملائکه و بهترین شان جبریل علیه السلام میباشد سپس ابوبکر رضی الله عنه سپس عمر رضی الله عنه سپس عثمان رضی الله عنه)

فَعَلِيٌّ رضی الله عنه فَبَاقِي العَشَرَةِ رضی الله عنهم فَأَهلُ البَدرِ فَأُحُدُ فَالبَيعَةِ بِالحُدَيبِيَّةِ فَسَائِرُ الصَّحَابَةِ فَبَاقِي الأُمَّةِ عَلَى اختِلَافِ اَوصَافِهِم وَ (سپس علی رضی الله عنه سپس باقی عشـرةالمبشرة سپس اهل بدر سپس اهل احد سپس آنانیکه در حدیبیه با پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیعت کردند سپس سائر صحابه سپس باقی امة بر اختلاف اوصاف شان و)

اَنَّ اَفضَلَ النِّسَاءِ مَرِيَمُ رضی الله عنها وَ فَاطِمَةُ رضی الله عنها وَ أُمَّهَاتُ المُؤمِنِينَ خَدِيجَةُ رضی الله عنها وَ عَائِشَةُ رضی الله عنها و اَنَّ الأَنبِيَاءَ مَعصُومُونَ وَاَنَّ (بهترین زنها مریم رضی الله عنها وفاطمة رضی الله عنها و امهات المؤمنین رضی الله عنهن خدیجة رضی الله عنها وعائشة میباشند رضی الله عنها و انبیاء از گناه معصوم اند و)

الصَّحَابَةَ اَعُدُولٌ وَاَنَّ الشَّافِعِيّ رحمه الله وَ مَالِكاً وَاَبَاحَنِيفَةَ رحمه الله وَ اَحمَدَ رحمه الله وَ سَائِرَ الأَئِمَّةِ عَلَى هُدًى (صحابه تماماعادل اند و شافعی رحمه الله ومالک رحمه الله واباحنیفة رحمه الله واحمد رحمه الله وسائر امام ها بر هدایت هستند)

وَ اَنَّ الاِمَامَ اَبَاالحَسَنَ الاَشعَرِيّ اِمَامٌ فِي السُّنَّةِ مُقَدَّمٌ وَ اَنَّ طَرِيقَ الجُنَيدِ وَ صَحبِهُ طَرِيقٌ مُقَوَّمٌ تَمَّ مولوی محمد سرور فیضی جیجه. (و امام ابوالحسن اشعری امامی مقدم است در سـنة و راه جنید و اصحاب آن راهی پابرجاست تمام.)

خاتمه

کل نفس ذائقة الموت (هر نفس چشنده مرگ است)

از جرم گل سیاه تا اوج زحل | کردم همه مشکلات کُلّی را حل
بگشادم بندهای مشکل بحیل | هر بند گشاده شد جز بند اجل

افسوس که سرمایه زکف بیرون شد | وز دست اجل بسی جگرها خون شد
کس نآمد از آن جهان که پرسم از وی | کاحوال مسافران دنیا چون شد

دوری که در او آمدن و رفتن ماست | او را نه نهایت نه بدایت پیداست
کس می نزند دمی درین معنی راست | کاین آمدن از کجا و رفتن بکجاست

پیش از من تو لیل و نهاری بوده ست | در هر قرنی بزرگواری بوده است
هرجا قدم نهی تو بر روی زمین | آن مردمک چشم نگاری بوده است

آن مایه ز دنیا که خوری یا پوشی | معذوری اگر در طلبش میکوشی
باقی همه رایگان نیرزد هشدار | تا عمر گرانبها بدان نفروشی

ای بس که نباشیم جهان خواهد بود | نی نام زما نی نشانی خواهد بود
افسوس که نامۀ جوانی طی شد | و آن تازه بهار زندگانی دی شد

آن مرغ طرب که نام او بود شباب فریاد ندانم که کی آمد کی شد
آرند یکی و دیگری بربایند بر هیچکس راز همی نگشایند
ما را زقضا جز این قدر ننمایند پیمانهٔ عمر ماست پیمایند
هر یک چندی یکی برآید که منم با نعمت و با سیم وزر آید که منم (خیام)
چون کارک او نظام گیرد روزی نا گه اجل از کمین درآید که منم
دریغا که بی ما بسی روزگار بروید گُل و بشگفد نوبهار
بسی تیرو دی ماه وارد یبهشت بیاید که ما خاک باشیم و خشت (سعدی)
خاکی که بزیر پای هر نادانی است کف صنمی و چهرهٔ جانانی است
هر خشت که بر کنگرهٔ ایوانی است انگشت وزیر یا سر سلطانی است
آنها که کهن شدند و اینها که نوند هر کس به مراد خویش یک تک بدوند
این کهنه جهان بکس نماند باقی رفتند و رویم و دیگر آیند و روند
آنکس که زمین و چرخ و افلاک نهاد بس داغ که او بر دل غمناک نهاد
بسیار لب چو لعل و زلفین چو مشک در طبل زمین و حقهٔ خاک نهاد
بر چشم تو عالم ارچه میآرایند نگرای بدان که عاقلان نگرایند
بسیار چو تو روند و بسیار آیند بربای نصیب خویش کت بربایند
بر مفرش خاک خفته گان میبینم نا آمدگان و رفتگان میبینم

ای دیده اگر کورنۀ گوربه بین | این عالم پرفتنه و پر شور به بین
شاهان و سران و سروران زیر گلند | روهای چومه دردهن مور به بین
آن قصر که جمشید در او جام گرفت | آهو بچه کرد ورو به آرام گرفت
بهرام که گور گرفتی همه عمر | دیدی که چگونه گور بهرام گرفت
ای چرخ فلک خرابی از کینه تست | بیداد گری شیوۀ دیرینۀ تست (خیام)
ای خاک اگر سینۀ تو بشکافند | پس گوهر فیمتی که در سینۀ توست
این کوزه چومن عاشق زاری بوده است | در بند سر زلف نگاری بوده است
این دسته که بر گردن او می بینی | دستی است که بر گردن یاری بوده است
چون چرخ بکام یک خردمند نگشت | تو خواه فلک هفت شُمر خواهی هشت
چون باید مُرد و آرزوها همه هشت | چه مور خورد بگور و چه گرگ بدشت
چون نیست زهرچه هست جز باد بدست | چون هست بهر چه هست نقصان و شکست
انگار که هر چه هست در عالم نیست | پندارکه هر چه نیست در عالم هست
نیکی و بدی که در نهاد بشر است | شادی و غمی که در قضا و قدر است
با چرخ مکُن حواله کاندر رۀ عقل | چرخ از تو هزار بار بیچاره تر است

پیش از من و تو لیل و نهار بوده است   گردندهٔ فلک نیز بکاری بوده است
هر جا که قدمی نهی تو بروی زمین   آن مردمک چشم نگاری بوده است
این یک دو سه روزه نوبت عمر گذشت   چون آب بجوبیار و چون باد بدشت
هرگز غم و دو روز مرا یادنگشت   روزی که نیامده است و روزی که گذشت
ای دل غم این جهان فرسوده مخور   بیهوده نه ی غمان بیهوده مخور
چون بوده گُذشت و نیست نابوده پدید   خوش باش و غم بوده و نا بوده مخور
زآوردن من نبود گردون را سود   وز بردن من جاه و جمالش نفزود
و زهیچ کسی نبود و گوشم نشنود   کآوردن و بَردن من از بهر چه بود
این عقل که در رهٔ سعادت پوید   روزی صد بار خود ترا میگوید
دریاب تو این یکدم وقتت که نهٔ   آن تره که بدروند و دیگری روید